

دشمن زن مسلمان

خود زن مسلمان

است

# پیداری

نشریه‌ی کانون فرهنگی خرافه زدایی

رای مسلمان باطل

است و ارزش

شمارش ندارد

شماره ۴۵ - سال هشتم - مهر ماه ۲۷۱۸ ایرانی

اکتبر ۲۰۰۹ میلادی - ۱۳۸۸ عربی تحمیلی

امروز، بجای اینکه ایرانی‌ها، پس از ۱۴۰۰ سال ستم‌دیدن از دست تازیان و تازی صفتان داد دل از آنها بستانند، هنوز این تازی و شان ایرانی و تازی‌های عراقی (در شهر اشرف) هستند که ایرانیان را با گلوله به زمین‌های ایران و عراق میدوزند، به زندان می‌اندازند و به پسر و دخترهایشان تجاوز می‌کنند. تاروژی که بیشترین ایرانیان ندانند و نپذیرند دین برخاسته از هوی و هوس غارنشینان کوه حرا، دینی اهریمنی است، این جان باختن‌ها و سرشکستگی‌ها ادامه خواهد داشت. آن ایرانی با سواد که این‌ها را میدانند و هیچ ایستادگی نمی‌کند، آب در آسیای دشمن میریزد و خیانت می‌کند، آقای دکتر نمازیخواه و تمام دکترها و کسانی که به بنیادها و مراکز دینی می‌روید با شما هستیم، بس کنید خاک به سر ریختن را برای حسین و حسن و علی، شرم‌تان بشود از این همه خونی که برای اسلام در ایران به زمین ریخته شده است.

دکتر ناصر انقطاع

دکتر م.ع. مهر آسا

## آخوند، انگلی که نیروی مردم را میمکد

از هنگامی که تازیان به ایران تاختند، و عصیبت عربی انگیزه‌ی آن شد که شتر سواران بیابانی، به میزبانان ایرانی خود، ناز بفروشدند و گره‌های روانی خود را بگشایند، و آنها را بی‌آزارند و تحقیر کنند، ایرانیان در پی آن برآمدند، تا همراه با شیوه‌های بسیار بخردانه، حساب خود را از دین تازی اسلام جدا کنند، و خودسالاری فرهنگی و ملی خویش را نگهدارند.

در برآورد این خواست، همزمان با پشتیبانی‌های پنهانی از ناخوشنودان دیگر کشورهای شکست خورده در برابر تازیان، دین اسلام را نیز به شیوه‌ی باورهای آریایی و اجتماعی خود، اندک اندک دگرگون کردند، و از شکم آن، کیشی را پدید آوردند، بنام «شیعه»

مانده در صفحه‌ی ۴

تاریخ نویسان و جامعه‌شناسان

## بررسی و تأملی در کتابهای مشهور به آسمانی!!

بخش (۱۶)

قرآن بقیه سوره ۷ «الاعراف» (برزخ)

دنباله‌ی سوره قبلی به نام «اعراف» مطلب مهمی ندارد و بقیه این سوره‌ی طولانی، رونوشت برداری از تورات است که داستان‌های قوم بنی اسرائیل را به لحنی دیگر بیان کرده است. اصولاً بخشی از قرآن که در مکه نوشته شده است، بیشتر داستانسرازی و پند و موعظه و دعوت مردم به قبول دین محمد است؛ و مطالبی تأمل برانگیز ندارد. آنچه هست فقط می‌تواند مورد استناد مخالفان وحی باشد. مثلاً

«و اذا قرىء القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحمون»

«و چون قرآن قرائت شود، همه گوش به آن فرا دهید و سکوت کنید.

﴿۱۶﴾

باشد که مورد لطف و رحمت حق شوید»

روشنفکران کلیمی و (اگر در میان مسیحیان هم روشنفکری هست) روشنفکران مسیحی، چرا برای رهایی فرزندانمان از

دست خرافات دین خود و از دست رباهای متعصب و کیش‌های بدکاره، کاری نمی‌کنند و دستکم یک نشریه

روشنگری انتشار نمی‌دهند، باور کنید مؤثرترین فرم کار که آزموده شده یک نشریه چند صفحه‌ای، می‌باشد.

داد، به این دلیل بود که شتاب فرمود و زودتر از موعود گفت من پادشاهم. در نتیجه دشمنی رومیان را برانگیخت و خود را فنا کرد. اما با وجود این، عیسا هم اکنون بالغ بر دو میلیارد مرید اسمی و رسمی دارد.

دقت کنید! آیه نخست این سوره، که در مدینه نوشته شده است، دقیقاً هدف و مقصود محمد را در رسیدن به حکومت بر اعراب نشان میدهد. در مدینه، روش حضرت عوض می شود و دیگر پند و موعظه در کار نیست. بلکه سراسر قدرت نمائی و صدور دستور و امریه و تمایل به کسب نیرو و ذخیره‌ی ثروت است. انفال ثروتی است که یا از راه دزدی و راهزنی (قطاع الطريق) به دست می آید و یا اموالی است که در ظاهر بی صاحب است. درست مانند مصادره هائی که در سالهای نخستین حاکمیت آخوندها در ایران انجام گرفت. در ضمن توجه شود که بستر رودخانه ها و چراگاهها و معادن و... را هم شامل می شود. یعنی هرچه در کشور و یا اقلیم حکومت پیامبر وجود دارد، متعلق به الله و رسول است. پُر واضح است که الله - ساخته شده توسط رسولش - نیز، وجود خارجی ندارد و در دسترس نیست؛ به علاوه یکی از صفاتش بی نیازی است. پس نتیجه‌ی مسئله و معادله این می شود که این اموال و ثروت‌ها در مجموع متعلق به حضرت محمد است. تازه در آیه تذکر هم میدهد که شما مؤمنان باید از خدا بترسید. یعنی دستور را اجرا کنید و تمام انفال را تحویل حضرت بدهید!

بدیهی است محمد می خواسته سلطان و حاکم شود؛ و سلطان نیاز به خزانه‌ای پُر و پیمان دارد تا هم با آن لشکرکشی کند؛ و هم مخارج دستگاهش را فراهم سازد! چنین است که یا باید اموال مردم را از طریق یورش از دستشان درآورد و یا ثروت‌ها را به نفع حکومت جدید مصادره کرد! تأیید این موضوع را در آیه ۷ و ۸ همین سوره مشاهده فرمائید:

«به یاد آر هنگامی را که خدا به شما وعده‌ی فتح بر یکی از دو طایفه را داد (غلبه بر قافله قریش یا کاروان شام) و شما مسلمین مایل بودید که آن طایفه که قدرت و سلاحی همراه ندارند، اموالشان نصیب شما شود. و خدا می خواست که صدق سخنان حق را ثابت گرداند و از بیخ و بُن ریشه‌ی کافران را برکند...» تا حق را محقق و پایدار کند و باطل را محو و نابود سازد؛ هرچند بدکاران و کافران را خوش نیاید»

غلبه بر قافله و کاروان تجارتنی که هیچ سلاحی برای جنگ و دفاع همراه نداشته‌اند، جز دزدی و راهزنی چه نام دارد؟! پس دزدی و غارت اموال مردم بی گناه یعنی محقق کردن حق...!

چنانچه اشاره شد، این سوره و دیگر سوره هائی که در مدینه نوشته شده است، مملو از کلمات و جملاتی است که نشان قدرت نمائی و زورگوئی دارد و هیچ علامتی از مسالمت و ترحم در آنها نیست.

نکته‌ی جالب در این است که چون قرآن کلام الله است، در نتیجه تمام این ستم‌ها و کُشتارها و شقاوت‌ها به فرمان الله حجاز انجام گرفته و آنها را دستور الهی توصیف کرده‌اند.

این آیه دلیلی است دیگر براینکه قرآن کتابی بوده است نوشته‌ی حضرت محمد، با نام مشخص که در دسترس مردم بوده و طبق دستور آن را با صدای بلند می خوانده‌اند و محمد از زبان الله حجاز به مردم توصیه می کند به هنگام خواندن کتاب، ساکت بمانید و گوش فرا دهید...! و این دستور البته دقیقاً به این منظور بوده است که حضرت، عظمت کتابش را به زور در ذهن مردم فرو کند.

\*\*\*\*\*

### سوره ۸ الانفال.

انفال جمع نفل است. نفل یعنی اموالی که در حمله به کاروان‌ها و دهات و شهرها، ساده و بدون جنگ و دردمسردی به دست می آید؛ در واقع اموال چپاول و دزدی است؛ و البته تمام اموال منقول و غیر منقول بی صاحب و یا مصادره‌ای را هم شامل می شود.

این سوره در مدینه نوشته شده و شامل هفتاد و پنج آیه است و قطعاً باید توقع داشت که به امر و نهی، تشدد و فرمان، تهدید و ایجاد وحشت آراسته باشد که چنین است. توجه کنید به نخستین آیه که چگونه به سود حضرت محمد صادر شده است.

«يسئلونك عن الانفال. قل الانفال لله و الرسول فاتقوا الله و اصلحوا ذات بينكم و اطيعوا الله و رسوله ان كنتم مؤمنين»

«ای رسول) چون امت از تو حکم انفال را بپرسند (یعنی غنائمی که بدون جنگ با دشمنان به دست آید؛ و زمین های بی مالک، معادن، بیشه ها، فراز کوه ها، کف رودها، ارث کسی که وارث ندارد، قطایع ملوک و خلاصه ثروتی که بی رنج مردم حاصل شود) جواب بده، انفال متعلق به خدا و رسول است (که رسول و جانشینانش به هرکس و هرقدر صلاح بدانند، ببخشند) در این صورت شما مؤمنان باید از خدا بترسید و به رضایت و مسالمت و اتحاد بین خود بپردازید و خدا و رسول را اطاعت کنید اگر اهل ایمان هستید» (قرآن ترجمه آیت الله الهی قمشاهی)

و غنائم بدون جنگ نیز از آنگونه مفاهیمی است که برای توجیه اموال دزدی و غارت ساخته شده است.

من بارها در مورد فلسفه‌ی وجودی دین‌ها نوشته‌ام که اگر بادقت به روند تاریخی ادیان بنگریم، به روشنی نمایان می شود که پیامبران سامی در کل - و هرآنکس که در تورات و قرآن ذکر نامشان رفته است - هدفشان در طرح و پیشنهاد یکتاپرستی رسیدن به سلطنت و ثروت و حشمت و مکتب بوده است. توحید و مبارزه با بت پرستی، بهانه‌ای بوده است برای رسیدن به مقصود. زیرا این افراد جاه طلب و شیفته‌ی شهرت و ثروت، چون از نیروی رزمی برای مبارزه با حاکمان وقت و رسیدن به حکومت بی بهره بوده‌اند، با خلق موجودی مبهم و نامرئی و لاوجود، خود را فرستاده و پیامبر آن پدیده‌ی ناپیدا معرفی کرده و با پشتکار در این مبارزه، مریدان ساده لوح و نابخرد برای خود جمع‌آوری فرموده و در سایه‌ی این سپاه مطیع و متعبد، هم به حکومت رسیده‌اند و هم به ثروت. اگر عیسا موفق نشد و در این راه سر را برباد

«وگفتند ای خدا! اگر این قرآن به راستی حق و از جانب توست، پس بر سرمان سنگی از آسمان به بار یا ما را به عذابی دردناک گرفتار ساز» ولی خدا هم، تا تو در میان آنها هستی، آنان را عذاب نخواهد کرد. اگر پشیمان شوند و توبه کنند باز هم عذاب نکند»

می بینید که چه حقه‌ای سوار شده است و خدا به درستی خیرالماکرین است؟ مردم می گویند: ای محمد، مگر تو مرتب از نابود شدن اقوام در گذشته‌ی تاریخ آیه نمی آوری و نمی فرمائی خدا این اقوام را نابود کرد؟ پس از الله بخواه تا مانند آن اقوام بر سر ما هم سنگ و بلا ببارد. اما محمد خود میدانند آن سخنان دروغ و یاوه بوده؛ زیرا نه الهی وجود دارد و نه عذابی اتفاق خواهد افتاد تا ادعای حضرت را ثابت کرده و آن خردورزان (البته به قول قرآن، جانوران) را رسوا و تنبیه کند. ناچار باید از قول الله بگویند: «تا تو در میانشان هستی، آنان را عذاب نخواهم داد!»

واقعاً دست مریزاد به این استدلال و تعقل! باید پرسید: آیا با این نوع استدلال، چه کسی باید جانور باشد؛ آن کس که حاضر نیست هر سخن یاوه را بپذیرد؛ یا کسی که هر موهومی را قبول می کند و به آن ایمان می آورد؟

### ایدئولوژی های مذهبی سیاسی

یک هیئت از گرجستان برای ملاقات با استالین به مسکو آمده بود. بعد از جلسه استالین متوجه شد که پپاش گم شده و از رئیس کا-گک-ب خواست تا ببیند آیا کسی از هیأت گرجی پپاش او را برداشته یا نه. بعد از نیم ساعت استالین پپاش را در کثوی میزش پیدا کرد و از رئیس کا-گک-ب خواست که هیئت گرجی را آزاد کند. رئیس کا-گک-ب گفت متأسفم رفیق - تقریباً نصف هیئت اقرار کرده اند که پپاش را برداشته اند و بقیه هم موقع بازجویی مُردند.

از هزار و چهارصد سال پیش دین غارنشینان تازی هیچ وقت در ایران جایی نداشت و همیشه ایرانی با هیولای وحشی اسلام در جنگ بوده است، این بار جسدش را به کربلا و مکه خواهیم پس فرستاد. دکتر - ض

«بیداری» می گوید، پس از خواندن، مرا بایگانی و زندانی نکنید، مرا به دست دیگران برسانید، تا حقیقت پنهان نماوند و تا راستی و درستی پای بگیرد.

«آنگاه که پروردگار تو به ملائک وحی کرد که من با شمایم و مؤمنان را ثابت قدم بدارید که همانا من ترس در دل کافران می افکنم تا شما گردن هایشان را بزنید و انگشتانشان را قطع کنید»

آیه ۱۴: «این عذاب مختصر قتل و اسارت را! در دنیا بچشید و برایتان در قیامت نیز عذاب سخت دوزخ مهیاست»

شما ای مؤمنان گرامی! به من بگویند این سخنان یعنی گردن زدن و قطع انگشتان که حضرت عذاب مختصر تعریف فرموده، نشان از درنده خوئی نیست؟! آیا اعمال و رفتار القاعده و طالبان درست مطابق دستورهای قرآن نیست؟

آیات ۱۵ و ۱۶ این سوره را نیز با دقت بررسی کنید:

«ای مؤمنان! هرگاه با کافران رو به رو شدید، مبادا از بیم به آنان پشت کرده و از میدان بگریزید. هرکه در روز مصاف به آنها پشت کرده و فرار کند، به طرف غضب و خشم خدا روی آورده و جایگاهش دوزخ خواهد بود. مگر اینکه از میمنه به میسر و یا از قلب به جناح لشکر برای مصالح جنگی رود و یا از دسته‌ای به یاری دسته‌ای دیگر شتابد» پرسش مهم این است که این کلام الله است برای ارشاد و تربیت بشر، یا دستور جنگی از سوی یک فرمانده سپاه؟ این پند و اندرز و راهنمایی است یا بیان تاکتیک جنگ و کشتار؟ بنگرید چگونه از میمنه و میسر و قلب و جناح لشکر و جا به جایی سخن می گوید؟!

آیه ۲۲: «بدترین جانوران نزد خدا، کسانی هستند که کر و کورند و تعقل نمی کنند» که سخنی است درست. زیرا خرد ورزی مخصوص آدمیان عاقل است و کسی که بدون تعقل، موهومات را قبول کند، حیوان است. اتفاقاً مردم آن زمان حجاز تعقل می کردند و خرد ورزانه سخنان محمد را نمی پذیرفتند؛ و محمد را مجبور کردند به سپاه و شمشیر متوسل شود. زیرا بیشتر سخنان حضرت با تعقل منافات داشت. و این مفهوم را خود حضرت در آیه ۳۱ به روشنی نشان میدهد:

«و چون بر آنان آیات ما تلاوت شود، گویند ما این سخنان را شنیدیم. اگر ما هم می خواستیم، مانند آن را می گفتیم؛ که چیزی جز سخنان افسانه‌ی پیشینیان نیست»

این عین خرد ورزی و تعقل مردم آن زمان حجاز است که می دانند این کتاب یعنی «قرآن محمد» رونوشت برداری از داستان هائی است که قبلاً شنیده اند؛ و لذا زیر بار نمی روند. تا سرانجام شمشیر و نیروی نظامی ثمر می دهد؛ و محمد مردم را با از دم تیغ گذراندن و مطیع حکومت خود کردن، به زیر فرمان خود می آورد.

آیه ۳۱: «وقتی کافران با تو مکر کردند که تو را از انجام وظیفه باز دارند و یا تو را بکشند و یا از دیارت بیرون کنند. اگر آنها با تو مکر کنند خدا نیز با آنها مکر خواهد کرد. زیرا خدا بهترین فریبکاران است» تعیین مقدار الوهیت چنین خدائی نباید مشکل باشد!

اکنون بنگرید به آیات ۳۲ و ۳۳ که چگونه همین خرد ورزانی که حضرت آنان را جانور می نامد، با شعور خود دست مدعی پیامبری را رو کرده اند.

## آخوند، انگلی که نیروی مردم را می‌مکد

مانده از رویه‌ی نخست

براین باورند که «شیعه» در آغاز یک جنبش «ملی - سیاسی - دینی» بود که ایرانیان آن را پایه گذاردند. و به گفته‌ی دیگر یک «اسلام ایرانیزه شده» را بجای اسلام پدید آمده در سرزمین تازیان درست کردند.

این آیین از آن دیدگاه که توانست روش اندیشیدن ایرانی را درون یک باور دینی فرو ببرد در خور نگرش و ستودنی بود. ولی رفته رفته متولیان در این کیش پدید آمدند، و از این جنبش ملی و سیاسی، یک دکان دو نبش ساختند، و آن را دستمایه‌ی چپاول و غارت اندیشه‌ها و دارایی‌های مردم ساده‌اندیش و پاکدل کردند.

این گروه که ما، در این گفتار آنان را «آخوند» می‌نامیم. از زمان شاه اسماعیل یکم و شاه عباس یکم و سپس شاه سلطان حسین، جان تازه‌ای گرفتند، و مانند ذوالپا، برگردیده‌ی مردم ایران سوار شدند. و آنقدر اگر، و اما و شاید، و مبادا، در باور مردم پدید آوردند، که این کیش را که در آغاز برای نگهداشت فرهنگ و باور و روش ایرانی پدید آمده بود، و ایرانیان بدین گونه راه خود را از اسلام عربی جدا کرده بودند، به یک مکتب «گدایی و در یوزگی و دروغ و بت پرستی و خرافه» دگرگون کردند.

آخوندها در اندیشه‌ی مردم گنج‌انیدند که: «معنی قرآن را جز ما، کسی نمی‌داند. و همه باید معنای راستین آن را از ما پرسند!» و از همین جا، روش «تقلید» یعنی پیروی کردن بی چون و چرا را در مغز مردم ساده دل و کم دانش جای دادند، و آنان را به هر راهی که می‌خواستند کشانیدند.

یکی از آخوندها در زمان صفویان می‌گوید: «خداوند دوستی و پیروی از شیعیان علی و رهبران آنها (یعنی آخوندها) را به زمین‌های (کره خاکی) نشان داد!!»

آنها که پیروی از این کیش و رهبران آن!! را پذیرفتند، زمین‌های باروری شدند! و زمین‌هایی که پذیرفتند، شوره زار گردیدند!! به کوه‌ها نشان داد، کوه‌هایی که پذیرفتند، بلند و سرفراز شدند!! و کوه‌هایی که پذیرفتند، پست گردیدند. به آب‌ها نشان داد، آنها که پذیرفتند، شیرین شدند، و آنها که پذیرفتند، شور گردیدند!!

برپایه سخن این یاوه‌گویی، سراسر کشتزارهای پُربار و سرسبز کشورهای آمریکایی و اروپایی، باید شیعه و آخوند را پذیرفته باشند. و کویر لوت ایران و بیابان‌های خشک افغانستان و شن‌زارهای عربستان، آن را نپذیرفته باشند!!

ولی روشن نیست چرا کشتزارهای سرسبز و بارور، و رودخانه‌های پُربار و شیرین در دست مسیحیان است، و بیابان‌های خشک و بی آب و گیاه و شوره‌زارها و آب‌های شور، در دست شیعیان، و مسلمانان!!؟

روشن است هنگامی که زمام اندیشه‌ی مردم یک سرزمین، در دست چنین نادانان خود شیفته، و یاوه‌سرای بی‌فقت، سرنوشت آن مردم و آن ملت، چه خواهد بود.

در اینجا است که پای سودجوی سومی نیز به میان می‌آید، و آن کشورهای جهان‌خوار و استعماری است.

آنان به خوبی به جامعه‌شناسی ملت‌ها آگاهند. و هنگامی که می‌بینند گروهی دستار بند و مفت خواره، مغز اکثریت ساده‌اندیش و کم‌دانش یک سرزمین را دزدیده‌اند، و هرچه که بخواهند، و هر یاوه‌ای را که بسرایند، در صفحه مغز و اندیشه‌ی آنان جای می‌دهند، به در اختیار گرفتن این گروه (آخوند) می‌پردازند، و خواسته‌های پلید خود را انجام می‌دهند.

در اینجا نمونه‌ای از تاریخ را برای تان می‌آورم. به هنگام پادشاهی «محمد شاه قاجار» (پدر ناصرالدین شاه) هنگامی که میرزا ابولقاسم قایم مقام فراهانی در برابر خواست‌های نمایندگان ریز و درشتی که انگلستان برای چپاول دارایی ایران، و دست اندازی به خاورمیانه، می‌فرستاد ایستادگی کرد، «سیرهار فورد جونز» وزیر مختار انگلیس به وزارت خارجه کشور خود چنین نوشت: «غیر از درباریان و مأموران دولت قاجاری، دسته‌ی متنفذ دیگری هم در ایران هستند که همیشه باید آنها را حفظ (!!)) کرد. ایشان علما و روحانیان مذهبی عالم تشیع هستند که کمتر دچار انحراف و نادرستی (!!)) می‌شوند. و باید از ایشان در برابر قائم مقام سود برد.»

و سپس در گزارش بعدی خود چنین پیشنهاد می‌کند. «... اگر ما بخواهیم در این طبقه (روحانیان) که قدرت پنهانی شان بیشتر از شاهان است نفوذ کنیم، باید مرکز دینی اصفهان را متلاشی کنیم و سپس با اعزام عده‌ای درویش و سید و ملا از هندوستان به مراکز و اماکن مقدسه و متبرکه ایران، بتدریج دستگاه عالی‌مذهبی شیعه را برطبق دلخواه (!!)) اداره کنیم...» و همین کار را کردند و با موقوفه‌های ساختگی، دستگاه آخوندی ایران را که صفویان به آنها نیروی چشمگیر داده بودند، در اختیار گرفتند، و هنوز هم در اختیار دارند.

بدین گونه دوران واپس ماندگی ملت ایران، که در گذشته، فردوسی‌ها، پورسیناها، رازی‌ها، فارابی‌ها، سهروردی‌ها، خیام‌ها، بابک‌ها، یعقوب‌ها و مازیارها را پروراند بود آغاز می‌شود. و «موریانه‌های دستار بند» با یاری بیگانه، مغزهای مردم کم‌دانش و بیگناه ایران را می‌خورند، و آنچه را که خود می‌خواهند بجایش می‌کارند.

سرنوشت مردم ایران، و راه سراسیمه‌ی را که از زمان محمد شاه قاجار دارد می‌پیماید دگرگون نمی‌شود، مگر با بریدن دست‌های این هشت پای پلید، و روشن کردن ایران، با زبانی ساده و روشن. و نشان دادن راه درست و شناختن آن از چاه، به آنها.

بی‌گمان، این کار آسان نیست و به زمان و کوشش و باریک‌اندیشی فراوان نیاز دارد ولی شدنی است، بی‌گمان شدنی است. و به ویژه، با پلیدکاری‌هایی که رژیم کنونی ایران، در درازای سی سال فرمانروایی خود انجام داده است. این آمادگی در مردم ایران هست که درست بیندیشند و آینده روشن خود را بسازند.

## دکتر منوچهر تهرانی - کاوه - آلمان

## اسلام و رنسانس

## آیا ایران می‌توانست گهواره‌ی رنسانس باشد؟

## بخش ۲

«... تفوق ایرانیان در شیوه‌ی حکومت و اداره طریقه‌ی جنگ، ظرافت هنرها، طرز جامه پوشیدن، خوردن و رفتار مورد تصدیق بود»  
ایران، همواره از روزگار هخامنشیان و، سپس سلوکیان و پساتر، پارتها و تا عصر ساسانیان، نه تنها «نور از شرق» می‌گرفت و «نور از غرب» بلکه خود نیز به رشد فرهنگی خاور نزدیک مدد بسیار می‌داد و واسطه‌العقد فرهنگ جهانی به شمار میرفت و، در عین حال، خود نیز به تمدن بشری تعالی بسیار می‌بخشید. نقش بارز ساسانیان این می‌بود که «... حکومتی ملی تأسیس کردند که متکی به دین ملی و تمدنی بود که شاید از جنبه ایرانییت در سراسر تاریخ طویل ایرانیان نظیر نداشته است»

به عصر ساسانیان، «قسمی تعادل در همه‌ی وجوه حیات و فعالیت بشری در حوزه‌ی بحرالروم پدید آمد که هم در امپراتوری روم و هم در شاهنشاهی ساسانی تجلی کرد...»  
النهاییه روم، افتان و خیزان رفت و خود را به رنسانس رسانید و ما ماندیم و عقب ماندیم.

پژوهنده‌ای که در سطرهای زیرین به داوریه‌های وی اتکا کرده‌ایم می‌نویسد، در عصر ساسانی «در حالی که حیات اقتصادی تا حدی سعادت آمیز بود، سرنوشت روستائیان بدتر شده بود و اینان تحت فشار اربابان و مورد استثمار بی‌امان می‌بودند اما «ایران تنها کشوری نبود که از ... عدم تعادل [اجتماعی/اقتصادی] رنج می‌برد.

«در آن عهد یک روش اقتصادی ثابت - ولی دور از عواطف انسانی - مبتنی بر فلاح، در جهان ایجاد شد و طی قرون برقرار ماند. و اسلام این روش تولید اقتصادی ثابت را، در ایران، برهم زد چه از جمله با غارت ملک و چه با مهاجرت های قبیله‌ای ...»

به عصر شاهنشاهی فرزندان ساسان، در ایران، «... شهرها توسعه می‌یافتند و در همه‌ی بخش های شاهنشاهی شهرها ایجاد می‌شد...» و این درست، به مانند ایتالیای چند سده‌ی پیش از رنسانس، مقدمه‌ای می‌بود لازم برای بالا رفتن تولید و فزونی گرفتن قدرت تولید و رونق داد و ستد و، سرانجام «تشکیل سرمایه» و، به بیان مارکس، «انباشت سرمایه» عصر ساسانی «... پایان جهان باستان است شاید، گفتنی است که ایران ساسانی و امپراتوری روم از نظر اقتصادی هم وزن می‌بودند و از نظر نظامی هم زور و از نظر فرهنگی همسنگر - دو هم‌اورد هم تراز. «بیش از چهار سده ساسانیان بر ایران پادشاهی داشتند. در این دوران ایران نه تنها از لحاظ سیاسی و حکومتی بلند آوازی یافت، بلکه ایرانیان در پهنه‌ی فرهنگ و علم و فلسفه و اندیشه... از تحولات عمیقی

## برخوردار شدند»

کریستن سن، خاور شناس و ایران شناس شهیر دانمارکی، عهد ساسانی را «دوره تمدن ادبی و فلسفی ایران» می‌نامد در رشته های گوناگون علمی، ایران عصر ساسانی، به مدارج بالا رسید، فی‌المثل در پزشکی، ریاضی، نجوم، تاریخ، پزشکی، جغرافیا، علوم انسانی و آگاهی های دیوانی و حکومتی بحث پیرامون جلوه ها و مظهرهای فرهنگ و مدنیت ایرانی پیش از اسلام دراز است و نه کتاب که کتاب ها می‌طلبند تا از عهده کار، بدانسان که باید و شاید، برآمده باشیم. محققان بسیار شماری در این طریق گام نهاده و ره آورده‌های ارزنده از سفرهاشان ما را ارزانی داشته‌اند و لیک این «تازه اول درد است و پیاله» و شناخت و شناساندن وطن بزرگ ما پیش از اینها وقت می‌خواهد و عشق. به گفته‌ی اقبال لاهوری «هزار باده‌ی ناخورده در رگ تاک است».

شوق ایرانیان به آموختن با برآمدن سلسله‌ی ساسانیان نمی‌آغازد. عشق به دیدن و پژوهیدن و کاویدن و فراگرفتن و دانش اندوختن همواره در رگ و پی می‌بوده است. بدانسان که می‌نویسند پیش از ساسانیان نیز مرکز های علمی و آموزشی در ایرانشهر برپای می‌بوده‌اند و در کار خود می‌کوشیده‌اند، از آن جمله مرکز های هگمتانه (همدان) و شیزگان (نزدیک مراغه) حتی به عهد اشکانیان، مرکز های برای تعلیم علوم تأسیس شده است. از آن جمله در مرو، بلخ، سغد که اینان، علی‌الخصوص در ریاضیات و نجوم، به روزگار ساسانی کوشا می‌بوده‌اند.

«تمدن ایرانی در عهد ساسانی... خود بیش از ادوار سابق به اعمال نفوذ در اقوام دیگر ادامه داد. هنر وی تا اقیانوس اطلس پرتو افکن شد و به صورت جریان جدید ایرانی - بودایی به چین رسید. ادیبانی که در سرزمین ایران برخاستند... در صحاری آسیای مرکزی نفوذ کردند. براستواری این پایه است که می‌توانیم گفت سیر دانش و فرهنگ شرق که از ایران نشأ می‌گرفت و یا از ایران به عنوان پل انتقال به حوزه‌ی دریای روم استفادت می‌برد، در تحول ها و تطوره‌های باختر زمین، که منجر به پدید آمدن رنسانس شد، اثر هوفور نهاده است و اگر هجوم عربان و فترتی که به دنبالش آمد نمی‌بود، چه بسا درخت سایه گستر رنسانس زودتر جوانه می‌زد و می‌بالید و قامت بر می‌افراشت.

پس از شکست ایرانیان از مسلمانان جهانجوی، گروهی بزرگ از ایرانیان، با پذیرش پرداخت جزیه، فرهنگ و دین خود را نگاهداشتند و روایات و احادیث کهن و کتب دینی و تاریخی، که به زبان و خط پهلوی و اوستایی می‌بودند، محفوظ ماندند و، به کوتاه سخن، افتخارات روزگاران گذشته هرگز از یاد نرفت و دانشوران ایرانی در صیانت و ادامت تمدن فاخر ایرانی تا دیرگاهی کوشیدند. کتاب های بسیاری، حتی تا سده های دوم و سوم هجری، از جمله کتب دینی و تلخیص و تفسیر و تاویل اوستا و برخی از مهمترین رساله ها و کتاب های پهلوی از این عصر باقی است.

روح استقلال جوی و آزادی طلب ایرانی، هرگز و هرگز، از ضربت سهم

اجتماعی/اقتصادی ایران، به احتمال، می‌توانست این بخت را نصیب وطن ما سازد که زودتر از ایتالیا به برپایی گونه‌ای «رنسانس»، شاید با نام «رنسانس ایرانی» توفیق یابد و جهان را طرحی نو دراندازد. دانشمندان و خداوندان فضل که به ایران می‌آمدند یا می‌پناهند، قدر می‌دیدند و بر صدر می‌نشستند.

می‌نویسند که «... در عصر ساسانیان نهادهای آموزشی در سطوح چندگانه خود بالنده و شکوهمند گردید و در آموزش عالی بلند آوازی یافت... مرکز علمی - آموزشی گندی شاپور... مشهورترین جایگاه علمی و فلسفی و تبادل اندیشه و فرهنگ بود...»

روزگار شاهی خسرو انوشیروان «... را چه از نظر پیشرفت سیاسی و نظامی و چه از نظر مکتسبات تمدن ایرانی در فنون، علوم و ادبیات، شاید بتوان درخشان‌ترین عهد ساسانی محسوب داشت» ایرانشناسی در حد اعتبار و وثوق کریستن سن، محقق نام آور دانمارکی، «روزگار خسرو انوشیروان را آغاز بزرگترین دوره‌ی تمدن ادبی و فلسفی ایران...» می‌دانسته است

تساهل دینی و تسامح اقتصادی که در امپراتوری گسترده دامن ساسانی به چشم می‌آید، به ویژه در آن روزگاران پُرکینه و عصبیت مذهبی، شایان التفات و ارج گذاری بسیار است و نظیرش اگر در تاریخ بشری نایاب نباشد کمیاب و بسیار کمیاب خواهد بود:

انوشیروان با وجود سرکوب مزدکیان، به مقداری قابل اعتنا، نسبت به دیگر دین‌ها بی‌طرفی و تساهل نشان می‌داد (جای عنایت است و توضیح که) سرکوب دهشت انگیز مزدکیان عمدتاً بدین سبب باز می‌گشت که قیام مزدک و یارانش بیشتر و بیشتر جنبه اجتماعی و سیاسی میداشت و آنچه مزدک می‌آموخت نه دینی نو که نظم اجتماعی/سیاسی نوینی بود که می‌کوشید، به ویژه در ساختار خشک و متصلب جامعه‌ی «زرتشتی» لطافت و نرمش و احیاناً، تساوی و برابری پدید آورد.

شماره ۱ تا ۲۰ و ۲۱ تا ۴۰ بیداری‌ها را در دو جلد کتاب کرده‌ایم. این دو کتاب آموزنده و متفاوت را هر ایرانی باید در خانه خود زیر پای شاهنامه فردوسی داشته باشد، تا آن را به دست فرزندان خود بسپارد.

برای تهیه آنها به شماره ۰۰۱۳-۳۲۰ (۸۵۸) تلفن کنید،

با خرید این کتاب‌ها به انتشار بیداری کمک کنید.

انگیز تازیان نمرود و هرجای و هرگاه فرصتی به کف افتاد، خود را ظاهر ساخت، از جمله در همان اوان سلطه‌ی اسلام، می‌نویسند؛ «عمر... در ۲۳ سال از هجرت به دست... ابولؤلؤ [فیروز ایرانی] کشته شد.

تازیان، با فتوحاتشان بر ایران و روم - دو بال گسترده‌ی تمدن آن روز جهان - چیرگی یافتند. در همین زمینه، می‌نویسند، برای تازیان «ماترک ساسانیان به منزله‌ی مکتبی ارجمند... بود حتی پیشروان اسلام گرای و احیاگران اسلام - همچون شیخ محمد عبده فقیه بزرگ مصری - که، بیشترین شان میانه چندان با ایران و ایرانی - و آن هم ایرانی شیعی - ندارند، نمی‌توانند منکر افتند که مسلمانان از دانش ایران فیض بسیار بردند.

شاهنشاهان ساسانی دانش و دانش پژوهی را مشوق و دوستدار می‌بودند و حامی و نگاهدارنده. «شاپور [اول، پسر اردشیر پایه گذار سلسله‌ی ساسانی] دستور داد آثار و مصنوعات متعدد یونانی و هندی را... در مباحث مختلف مانند طب و نجوم و فلسفه... ترجمه کنند»

«در پهنه‌ی گسترده شاهنشاهی ایران آیین‌های فراوان پیروی می‌شدند و شهروندان هیچ سرزمینی و ادار به پذیرش کیشی نمی‌گشتند» به عهد شاهنشاهی ساسانیان «اتحاد تخت و محراب» یا حکومت دولت و دین، مطرح نمی‌بود و نه «کلیسای دولتی» یافت می‌شد و نه «دین رسمی»

«... ژوستینین امپراتور روم شرقی، در سال ۵۲۹ [میلادی] مدرسه آتن را بست و در نتیجه هفت تن از آخرین گروه فلاسفه نوافلاتونی به ایران پناهنده شدند» اسقف قسطنطنیه، به نام نسطوریوس به ایران پناهد و از سوی انوشیروان سخت قدر یافت و به همراه وی بود که هفت تن نامور دانش هم در ایران پناه جستند و در گندی شاپور به تدریس فلسفه پرداختند.

در ایران آن عصر برخورد اندیشه‌ها و تضارب آراء مجاز و مشروع و متداول می‌بوده است و آزادی در کار تحقیق و پژوهش و بحث و گفتگوی معرفی حکمفرما. اگر نه چنین می‌بود این پناهجویان چرا آمدند و چرا در آن دیار اهورایی سکونت و اندیشیدن برگزیدند؟

بگذریم. گرچه نوشته‌هایی که دوره‌ی ساسانی برجای مانده، بسیار افزوترند از آنچه از اشکانیان به دست ما رسیده است، اما نوشته‌های عهد ساسانی نیز بسیارشان بر اثر سیطره‌ی مسلمانان و نیز هجوم‌ها و ایلغارهای بعدی اقوام از میان رفته‌اند و لیک و با همه‌ی احوال مدارک و اسناد باقیمانده قانعمان می‌سازند که جانب‌داری شاهنشاهان ساسانی «از فلسفه و حکمت، مدد رسانی به فرقه پیشرفته نسطوری، ترجمه و تالیف کتاب‌های معتبر و ترویج آموزشگاههای متعلق به مذاهب و محله‌های گوناگون و پذیرش استادان رانده شده روم شرقی و برخوردار از دانش‌های آنان و تسامح نسبی موبدان... بر روی هم موقعیت و شرائط کم‌نظیری را در... گستره‌ی ایران فراهم آورد و فرهنگ و مدنیت جهان آن روزگار را توانمند و پُر بارتر ساخت. این موقع ویژه و این مقام والای فرهنگی و علمی، همراه با دیگر شرائط

ک - ملک - فرانسه

نوش جانی به روزه بگیران، کلاه گذارانِ سرِ الله.

و ارمغانی از ژرفای قلب برای مسلمانان

آیا کسی که در عمیق ترین ورطه تیره و مملو از کابوس، با احساس مدام شرم و ننگ از «انگ اسلامی» مهوعی که به هویت انسانیش تحمیل کرده و چسبانده‌اند میزید و خود را نمی کشد آدم است؟ یا بزدلی شایسته ترحم!

از لحظه‌ای که توجیهات دینی ملای اهریمن صفت، مصباح یزدی را در ضرورت ارتکاب تجاوز جنسی از پس و پیش به زنان و مردان و دختران و پسران به زندان افتاده، خوانده‌ام، دیگر خود را نه فقط یک فرد بشری، بلکه یک «صفر» طرد شده از دنیای ریاضیات نیز به حساب نمی آورم. تبدیل شده‌ام به یک «هیچ» زیرا هنوز شهادت خاتمه دادن به زندگی سراسر رنج و تهوع برانگیزم را به عنوان هم میهن چنین ددان بیگانه با کمترین احساسات آدمی گونه در خود نیافته‌ام.

میدانم که «خودگنده انگاران» خواهند گفت و نوشت که «چنین اموری در اسلام وجود ندارد و دین صلح و مذهب عدل علی را هیچ گونه سر و کاری با این زشت کاری ها نیست. در برابر این گونه معاذیر پاسخی دارم که همانند تفی به بزرگی دین و مذهب فلاکتبارشان حواله سر و صورت کریه آن بی سیرتان خواهم کرد....

باید بگویم، که منتظر باشند تا به زودی همین جانورانِ آدمخوار، خزیده در پوست آدمیان با ذکر حدیث و تفسیر و آیه و سوره های «کاماسوترا»ی آسمانشان فتوا دهند «مدفوع فرزندان محمود احمدی نژاد رایحه بهشت و طعم موهبت های الهی را دارد و علاوه بر دواى هر دردی بودن؛ مقدس ترین طعام ها نیز می باشد، که در سر هر سفره افطاری باید جلوی چشم روزه بگیران گرامی گذارده شود. و هرکسی این دستور را انجام ندهد محارب با خداست و لواط با وی توسط سربازان گمنام امام زمان و همه مومنان واجب شرعی است.

نوش جان، انیران عرب زاده اسلام پناه باد و شب شان سرشار از رویاهای خلایی. و آن روزه هم بخورد بر سر بی مغزشان که سالی یکماه از آدمیت خارج می شوند و به آزار تن خود می پردازند و البته در لباس شیادان سر الله شان شیره میمالند و کلاه می گذارند که در ازاء اش چیزی بگیرند، و دستخوشی هم از جنس به به و چه چه دوستان پوچ و هیچ خود می گیرند.

مانده‌ی نوشتار «صوفیان ناصاف و عارفان بی معرفت» نوشته‌ی دکتر مهرآسا را به سبب کمبود جا در شماره‌ی آینده بخوانید.

نیما

قتال العرب!!

هموطن سوگند به شرافت انسان که اعمال ما باعث شرمندگیست. در هزاره سوم، در عصر اینترنت که ملت های پیشرفته و در حال پیشرفت فکر و ذکرشان را برای زندگی بهتر و شادتر و آسان تر مصرف می کنند ما ایرانیان نشسته ایم و مقایسه می کنیم که کدام مردک عرب چه که که ای خورده است. آن علی چگونه بود و این علی چگونه است. گور پدر این علی و آن علی. پسر ابوطالب هم یک جنایت کاری بود مانند همین علی گدای آشغال هم میهن. استدعا می کنم، التماس می کنم، تاریخ اسلام را خودتان بخوانید و سپس قضاوت کنید علی بن ابیطالب در زمان خودش پست ترین فرد عرب بود. همه روایات در باره او دروغ و ساخته ایرانیان است. اعراب او را قتال العرب می خواندند. حتی بعد از مرگ عثمان هم اکثر مسلمانان با او بیعت نکردند و از دین خارج شدند و یا با معاویه بیعت کردند. زن پیغمبر با او جنگید. او هرچه داشت بزور شمشیر و ترور به دست آورده بود. او به هیچ کدام از مخالفانش رحم نکرد و همه را از دم تیغ گذراند و در عصر اطلاعات ما را فریب دادند. از بی سوادی ما استفاده می کنند و تاریخ را به روایت دروغ خودشان به خوردمان می دهند. دیگر نباید به دروغ های این دین فروشان بسنده کرد. باید به تاریخ و گذشته همانگونه که بوده است نگریست.

هموطن باعث شرمندگی و خجالت است که جانشینان کوروش و نادر مثنی یابوی عمامه بسر و گدای بی پدر و مادر باشند. من حتا وقتی فکرش را هم می کنم عرق شرم بر پیشانیم می نشیند. اگر می خواهیم در ردیف مردمان شریف دنیا قرار بگیریم باید هرچه زودتر ریشه این ازدهای هزار سر را از بیخ و بن بکنیم و برای همیشه به زندگی او پایان دهیم.

پیام های رسیده (نامه - تلفن - فکس - ایمیل)

● من یک هم میهن ارمنی شما هستم و نود سال دارم، یک کلام، دین عیسوی ارمنستان مرا ویران کرد «گرگین پسرک یهودی به ارمنستان آمد و دین ما را که زرتشتی بودیم به عیسوی برگرداند، پادشاه خوب ما را هم کشت، البته پهلوانان ارمنی گرگین را بخاطر همین کارش از پای درآوردند و کشتند، و متأسفانه در پایان کار ارمنی ها هرچه داشتند از دست دادند و بجایش دین عیسا تحویل شان گردید و بدبخت عالم شدند. امضاء محفوظ

● نامه های دلنشینی و افتخارآمیز از استاد گرانمایه خود آقای ب - ع گهگاه دریافت می کنیم که در ادامه کار بیداری و تشویق ناشر مؤثر بوده است، زندگی اش دراز در تندرستی باد مانده در رویه‌ی ۸

## سخنی درباره بیانیه جدید شاهزاده رضا پهلوی

دکتر محمد علی مهر آسا

بیانیه‌ی اخیر شاهزاده رضا پهلوی را خطاب به آخوندهای وابسته به حکومت خواندم و حظ کردم. حظ کردم از این که سرانجام شاهزاده نیز به این نقطه و نکته رسیده است که دین تنها احوال شخصی نیست؛ و با آن آیه‌های تُند و تیزش قطعاً یک مانیفست حکومت است. و اصولاً ابداع و پیدایش دین برای گونه‌ای رسم ستمگری و فرمانروائی بوده است، و نه تلطیف اندیشه و تنظیم کردار.

حظ کردم که شاهزاده می‌داند اگر دین را حتا احوال شخصیه بدانیم و آن را به خودش واگذاریم، این دین است که ما را به خود و انمی گذارد و دست از سرما بر نمی‌دارد و ما را همچنان تعقیب می‌کند. این اسلام است که از روز تولد گریبان ما را می‌گیرد و تالب گور همچنان پنجه هایش را به دور گردنمان حلقه می‌زند؛ و تا زیر خاک دنبلمان می‌کند. و حتا پس از مرگ هم در زیر خاک گریبانمان را گرفته است... که قُلْ یا اهل القبور...

حظ کردم چون دیدم شاهزاده بالاخره به این نتیجه رسیده است که بین مردم و اسلام، باید به سود مردم؛ بین کشور و اسلام، باید به سود کشور؛ و بین خرد و دین، باید به نفع خرد جبهه‌گیری کرد. و گفتن سخنان دو پهلو که عوام را نرنجانند جایی در این چرخه ندارد.

حظ کردم که شاهزاده نیز دریافته است، تا دستمایه‌ی بازرگانان دین - یعنی خود آئین و محتوایش - وجود دارد، این سوداگران متاع دین، همچنان مهار کار و زمام اختیار مردم را در دست‌های نرم و حریری خود خواهند داشت.

حظ کردم که شاهزاده رضا پهلوی فارغ از هر امپاس و دور از رعایت جوانب، بیان کردند: این مردمنده که باید محترم و معزز باشند نه باورهای خرافی و صادراتی شان...

و بالاخره حظ کردم که این بیانیه به هدفی خورده است که شیخی نادان و متحجر و بی‌مایه به نام جنتی را به واکنش کشانده است.

آری شاهزاده! شما چند مطلب را در قالب پرسش مطرح کرده‌اید و خطاب به فقیهان نوشته‌اید: «شما چگونه و به پشتوانه‌ی کدام الهیات... این چنین کارهایی را... و...»

ولی کاش مطالب این پرسش‌ها را به صورت خبری مطرح می‌کردید؛ و می‌نوشتید: من می‌دانم که شما به پشتوانه‌ی دین و با حمایت آئینی که چهارده قرن پیش به کشور من هجوم آورد، چنین توحشی را نسبت به هم میهنانم روا می‌دارید و این بهیمنه بازی و ستم‌ها دستاورد ایمان و اعتقادات شما است...

آری شاهزاده! این توحشی که زیر لوای جهاد فی سبیل‌الله شما به آن اشاره دارید، در تمام این چهارده سده نسبت به این مردم در حال انجام بوده است. از خلفای راشدین و اموی و عباسی گرفته تا محمود خونخوار غزنوی، شریعتمدارانی مانند محمد غزالی و دیگر شیفتگان دین مبین، و بالاخره شاه اسماعیل دائم‌الخمری که درد و مرض دین و مذهب داشت و آخوندهای شیعی، سدها هزار و شاید میلیون‌ها نفر از

هم میهنان ما را به خاطر گُل روی اسلام به خاک و خون کشیده‌اند؛ و کشورمان ایران را بارها به خرابه و گورستان تبدیل کرده‌اند.

این آخوندها به نیرو، دستمایه و دستاویز همان میانجی‌های مورد اشاره شما چنین گستاخاند و به خود حق می‌دهند که جان هموطنان ما را بستانند. بی‌شک اصل موضوع و اهم مطلب، همان میانجی‌ها هستند که به آیه‌ها و مستندات کتاب‌های بی‌ارزش تمسک می‌جستند و می‌جویند؛ و عاملان‌شان ما را می‌کُشتند و می‌کشند تا اسلام را از سخن به عمل درآورند. میانجی‌هایی که نه هم‌میهن ما بوده‌اند و نه هیچ سنخیتی با ما و فرهنگ ما داشته و دارند.

باید با صراحت نوشت: اصل و بنیاد مقصر است؛ نه عاملان و مباشران. مقررات دین و آئین تحمیلی به ایرانیان، مردم ایران را - و در سطح بالاتر کره زمین را - به دو گروه مؤمن و بی‌دین بخشبندی کرده است. در این میان اگر فردی آئین و حکومت را با تمام رذالت‌هایش قبول داشت، در زمره مؤمنان خواهد بود؛ و اگر دگراندیش و بی‌اعتنا به جابران باشد، به همین بهانه دشمن حربی تلقی شده و سرانجام این دشمن بی‌ایمان نیز، همان سرنوشتی است که بر زندانیان ایران می‌رود. بنابراین اگر تصور کنیم، و یا علیرغم آگاهی به ریشه‌ی مشکلات، محافظه‌کارانه بگوئیم که مقصر آخوند است و ایدئولوژی را تبرئه کنیم، به جای حل مسئله، صورت مسئله را پاک کرده‌ایم.

از ته دل حظ کردم که سرانجام نوشته بودید: «... در برابر هر ایسمانی (بخوانید دینی) که انسان را، به ویژه ایرانی را زیر پا گذارد و شان آدمی را به هیچ گیرد، می‌ایستم. و... تکلیف من چون روز روشن است. خجسته باد این دیدگاه و اندیشه.»

همچنین آرزو می‌کنم و امید است این نظرگاه و تفکر را دیگر سیاستمداران و نامداران جامعه نیز دریابند و به آن تاسی جویند؛ و بدانند که آنچه با خرد و منطق سازگار نباشد، به یقین خرافه و مهمل است. آن‌گاه به چنان شجاعت و شهامت دست یابند که از بیان واقعیت نهراسند. و سرانجام متوجه شوند که آنچه محترم و قابل ستایش است، تن و وجود زنده‌ی آدمی است نه باورهای توهمی و خرافی‌اش. و «تن آدمی شریف است، به جان آدمیت...»

## پیام‌های رسیده مانده از رویه‌ی ۷

● نامه‌های پُر از ناسزا از سوی یکی دو تن از مؤمنان و دینداران... (چه فرقی می‌کند کدام دین) رسیده است که آرزوی تندرستی روان برایشان داریم تا برسد روزگاری که چشمشان به درستی‌ها و راستی‌ها باز شود و دست از تعصب بشویند.

● نوشته‌های دکتر مهر آسا و دکتر انقطاع مسایل نوی هستند که خواندن آنها را همواره انتظار می‌کشم. زهره - ر

● چرا از ربا‌های ما نمی‌نویسید، خون جامعه را می‌مکند و کسی هم جلودارشان نیست. اشرف - ن

بیداری - شما بنویسید ما چاپش می‌کنیم - ما که درون جامعه شما نیستیم. تازه‌گی‌ها مجله دنیای یهود چیزهایی در این باره می‌نویسد و بهتر از هیچ است.



## توهین به مقدسات!

هرکس که بشما گفت، به مقدسات مردم توهین نکنید، او حتماً یک انسان مذهبی است و منظورش از مقدسات مردم، باور و مقدسات خودش می‌باشد فرض کنید انسانی عاشق هویج است و آنرا میوه مقدسی میدانند، گاو برای هندوها مقدس است - سرخپوست های قبیله «آزتک» رسم قربانی کردن انسان برای خدا دارند، آیا باید هویج و گاو را مقدس شمارید و به رسم مقدس سرخپوست ها احترام گذارید که آدم ها را نپخته می‌خورند؟! اگر کسی بگوید ارسطو آدم احمقی است کسی رویش شمشیر نمی‌کشد اما محمد پیامبر اسلام را احمق خطاب کنی توهین به مقدسات است!

به مقدسات مردم توهین نکنید، یعنی به مقدسات من توهین نکن! ابراهیم بت ها را می شکست و می‌گفت چون این بت ها نمی‌توانند از خود دفاعی بکنند پس خدا نیستند بت خیالی مسلمانان هم مانند بت هایی که ابراهیم می شکست هیچ نیرویی برای دفاع از خود ندارد توهین به مسلمان ها، ایمانشان را تضعیف می‌کند و ممکن است آنها را سر عقل بیاورد. بت نامریی و آسمانی الله چون موجودی خیالی و غیر حقیقی است هیچ کاری را نمی‌تواند انجام بدهد و قدرت دفاع هم از خود ندارد، این مسلمانان نادان هستند که باید به یاری الله بیایند و نامش را زنده نگهدارند.

آیا مسلمانان خود به مقدسات دیگران احترام می‌گذارند؟ محمد خودش در بت خانه کعبه بت های مقدس دیگران را نابود کرد و آن بت ها که برای مردم مقدس بودند به وسیله این مرد مسلمان نابود گردید.

اگر بیخدایان و خردگرایان بخواهند با مسلمانان همانگونه رفتار کنند که محمد با دگراندیشان رفتار کرد، باید تمامی مساجد را با خاک یکسان کنند؟ اما بی خدایان هرگز کاری را که محمد کرد نخواهند انجام داد، زیرا محمد یک آدم حقیر و بی‌اخلاق است که مقدسات دیگران را نابود کرد و خدای خودش را جایگزین آنها نمود، بی خدایان ملتزم به اصول اخلاقی و حقوقی هستند و هرگز چنین کاری را نخواهند کرد.

اسلامگرایان و متعصب های مسلمان باید بدانند که بی خدایان و خردگرایان همان احساس را در مورد مسلمانان دارند که محمد نسبت به بت پرست ها داشت، یعنی از نظر ما رفتار مسلمانان شبیه بت پرستان است.

اگر الگوی رفتاری مسلمانان، محمد پیامبر اسلام است نباید از بی خدایان انتظار داشته باشند که به آنها احترام بگذارند بلکه باید انتظار دشنام دادن به خدایان و خردگرایان را به خدای خود هم داشته باشند. آیا توهین نکردن تنها وظیفه بی خدایان و خردگرایان است؟ خداوند خیالی اسلام به کسانی که او را قبول ندارند می‌گوید نجس! به آنها می‌گوید جانور! آیا این ها توهین از سوی خدا به انسان نیست،

چرا می‌توان توهین شنید ولی توهین نکرد؟

خداوند در ده جای قرآن به انسانها لعنت و نفرین کرده آیا مسلمانها به ما نیز اجازه میدهند که به خدای آنها لعنت و نفرین بکنیم. مگر توهین و ناسزا نباید از هر دو سو باشد از سوی مردم و از سوی خدا.

احترام به عقیده هم از همین مقوله می‌باشد، آیا باید به عقیده خمینی و هیتلر و محمد احترام گذاشت؟

به مفاهیم جنایی و آیه های کشتاری قرآن باید احترام گذارد؟ و این کتاب را مقدس به حساب آورد.

احترام به عقیده نه پایه عقلی دارد و نه پایه قانونی. حقوق بشر جهان هم هرگز حکم نمی‌کند که باید به دین و عقیده دیگران احترام گذارد.

ترس مذهبیون از اهانت به دینشان از این است که به این وسیله فاتحه‌ی دین خوانده شود. و چون آخوندها این را خوب میدانند این قوانین را جدی می‌گیرند و از این طرف دنیا برای مردم آن طرف دنیا فتوای قتل صادر می‌کنند جالب است تا به امروز تمام فرشتگان و امامان و خود خدا در مورد شخصی مانند سلمان رشدی هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند و او هنوز سر و مر و گنده و زنده هم هست و ضد اسلام سخن می‌گوید.

اسلام خود توهینی بزرگ به انسانیت است، احترام گذاردن به اسلام کاری بی‌نهایت غیراخلاقی و غلط است، احترام به اسلام برابر با احترام به کشتار و خشونت و انسان ستیزی و بی‌عدالتی است، یک انسانگرا هرگز به اسلام احترام نخواهد گذاشت، چون اسلام در ذاتش ضد ارزش و ضد انسان است و هیچ کدام از این سخن ها توهین به مقدسات هم نیست، که مقدسی وجود ندارد.

## غلام

من بسیاری از کشورهای عربی را گشته‌ام، دوستان عرب بسیار دارم و هرگز تاکنون یک فرد عرب را ندیده‌ام که جلوی نام او با غلام شروع شود، مانند غلامحسین، غلامحسن، غلامعلی، غلامرضا، غلامزاده. چون اعراب معنی زشت غلام را می‌دانند و ما نمیدانسته‌ایم، غلام از ریشه غلم می‌آید که به معنای بهره‌وری جنسی از جنس مرد است، غلام به سر بچه هایی گفته میشد که اعراب از آنها استفاده جنسی می‌نمودند، به غلط به ما گفته بودند غلام یعنی برده و نوکر، در صورتی که برده به عربی می‌شود عبد و نوکر می‌شود خادم، سید را که فقط آقا معنی دارد به نوادگی پیامبر رسانیدند و مجبورمان کردند که یک پنجم درآمد خود را به این تازی شدگان بدهیم.

## یاری‌های دریافت شده و نشده و کمبودها

با سپاس از آنها که بیداری را فراموش نمی‌کنند و برای ادامه کارش یاری می‌دهند.

آقای (ع) ۲۴۰ دلار - آقای دکتر (ر) ۱۰۰ دلار - خانم ش، م ۱۰۰ دلار - هم‌رزم افغانی برای چهار نسخه خردنامه بیداری ۱۵۰ دلار - ۴ نفر، نفری ۵۰ دلار - برای فروش خردنامه ۲۵۰ دلار که هنوز (تا به امروز که این مطلب نوشته می‌شود) بدستمان نرسیده است توسط همکارمان آقای (ط) - چند نفر از ۲۰ دلار تا ۴۰ دلار جمعاً ۲۲۰ دلار. بسته‌های بیداری را برای اروپا و سایر کشورها تا رسیدن یاری بیشتر فعلاً پست نکرده‌ایم - برای تعدادی از خوانندگان هم در آمریکا و کانادا که به بیداری کمکی نمی‌کنند بیداری پست نگردید - به قول دکتر منوچهر تهرانی - «یکی داستانی است پُر آب چشم» مردم گرفتارند، هزینه‌های زندگی هر روز بالا می‌رود، به چند نفر یاری بدهند؟ این رادیو، آن تلویزیون، این نشریه آن نشریه، این برنامه ساز، آن مبارز. یکی دو تا که نیستیم، ثروتمندان هم که فرصت خواندن نشریه و نشستن و گوش کردن به سخنان این و آن را ندارند. علی میماند و حوضش! ماییم و شما، شمایی که گهگاهی می‌توانید به آوندهای تکیده و در حال خشکیدن ما آبی برسانید و در اندرون دل خود احساس خوشحالی کنید. شما میدانید که جوهر هر سطر بیداری از خونِ دل نویسنده آن موضوع است مخلوط با قطره‌های اشکی برحال مردم به رنج افتاده ایران. بیداری و بیداری نامه‌ها سندی است افتخارآمیز برای ایرانیان دور افتاده از میهن که لحظه‌ای از فکر ایران غافل نگردیدند و نخواهند گردید.

پاینده باشید تا بهترین روزهای ایران را ببینید، رسیدن، آن روزها دیری نخواهد پایید.

آخوند محسن کدیور، پرسشی از آخوند پیرتر از خود به نام یزدی کرده است به این شرح.

آیا ولایت فقیه مستقیماً توسط مردم انتخاب می‌شود؟، آخوند عقب افتاده به او پاسخ می‌دهد:

«بدلیل اینکه عقل مردم قاصر از پی بردن به فقیه افقه، اعدل، اعلم و اتقی می‌باشد، ولی فقیه از طریق تأیید مجتهدین شورای نگهبان انتخاب می‌شود. البته اینها همه ظواهر امر است والا انتخاب ولی فقیه مستقیماً توسط خداوند تبارک و تعالی انجام می‌شود، چون او دل‌های مجتهدین مجلس خبرگان (در بالا گفته بود مجتهدین شورای نگهبان) را بسوی ولی فقیه می‌گرداند!

پرسش دوم - آیا از ولی فقیه می‌شود انتقاد هم کرد؟ پاسخ، خیر عقل مردم قاصر از ورود به مسائل است و اساساً مردم عادی حق ورود به سیاست را ندارند.

در آخرین پرسش آخوند کدیور می‌پرسد. موضع مردم در مقابل اوامر ایشان چه باید باشد. یزدی پاسخ می‌دهد، چون ایشان نایب امام زمان است، موضع مردم در قبال ولایت مطلقه باید اطاعت مطلقه باشد، تفکر و سنوآل در مورد عملکرد ایشان از وساوس (وسوسه‌های) شیطان است.

## سیاوش لشگری

### اندیشه‌های پراکنده

نابود کرد.

- مردم جهان، پس از سی سال حکومت استبدادی جمهوری اسلامی و نشناختن آن، ظرف سه روز تظاهرات جوانان بجان آمده متوجه رذالت حکومت اسلامی در ایران و منطقه شدند.
- انسان چقدر باید خودگم کرده و بی شخصیت باشد که در برابر گور مُرده‌هایی که در گذشته (همین مرده‌ها) پدران و مادران آنها را به خاک سپاه نشانیده‌اند دست به سینه به‌ایستد، اشک بریزد، و زیر لب با التماس و خوارکردن خود از آن مُرده‌ها درخواست یاری کند.
- فروریزی ساختمان «ادیان» و «دیکتاتوری‌های سیاسی» در سراسر جهان به خوبی دیده می‌شود. جهان در آینده نه چندان دور، گواه کامل شدن این پیروزی خردمندانه برخطاهای گذشته خواهد بود.

- خیلی جالب است هرکسی در ایران «الله اکبر» بگوید جریمه می‌شود، حکومت الهی اسلام الله اکبرگو را ضد اسلام و ضد انقلاب می‌شناسد، دهان الله و اکبرگوی را با مشت می‌بندد. الله ساختگی تازیان، به دست خودشان بی آبرو شده و در حال سقوط و از بین رفتن است.
- حتماً تا به امروز تصاویر ازدواج دستجمعی بچه‌بازان مسلمان را در فلسطین دیده‌اید، همان ۴۵۰ جوانی که با بچه‌های ۶ تا ۱۰ ساله بطور دستجمعی مثلاً ازدواج کرده‌اند از این وحشیگری حال انسان بهم می‌خورد.
- زندگی مسلمان‌ها با قرآن، به جهنم تبدیل شد، جهنمی که هیزمش از جسم و جان خود مسلمانان است.
- ۱۴۰۰ سال است رگبار تیرهای کشنده از خشاب (مخزن گلوله) قرآن شلیک می‌شود و انسان‌ها را به خاک می‌اندازد. این اسلحه را باید

## آن چه اسلام به ایران داد



نوشتاری از: صادق هدایت

تازگی ها این نوشته‌ی بزرگمرد فراموش شده‌ی ایران، که مجسمه‌اش باید تا به امروز در تمام شهرهای ایران نصب شده باشد، سخت مورد توجه ایرانیان قرار گرفته و بارها و بارها برای ما فکس شد، فرستاده شد و ایمیل گردید، که به چاپش برسائیم، با کمال افتخار و احترام به زنده نام صادق هدایت نوشته او را چاپ می‌کنیم.

آخرین فرستاده‌ی خود را مأمور اصلاح این امور کرده است! تمام فلسفه‌ی اسلام روی نجاسات بنا شده. اگر پائین تنه را از آن حذف کنیم اسلام روی هم می‌غلند و دیگر مفهومی ندارد. بعد هم علمای این دین مجبورند از صبح تا شام با زبان ساختگی عربی سر و کله بزنند، سجع و قافیه‌های بی معنی و پُر طمطراق برای اغفال مردم بسازند و یا تحویل بدهند. سرتاسر ممالکی را که فتح کردند، مردم‌اش را به خاک سیاه نشانند و به نکبت و جهل و تعصب و فقر و جاسوسی و دوروئی و دزدی و چاپلوسی و کون آخوندلیسی مبتلا کردند و سرزمین‌اش را به شکلی صحرائی برهوت درآوردند. اما مثل عصای موساکه مبدل به اژدها شد و خود موسا از آن ترسید این اژدهای هفتاد سرهم، دارد این دنیا را می‌بلعد. همین روزی پنج بار دولا راست شدن جلوی قادر متعال که باید به زبان عربی او را هجی کرد، کافی است تا آدم را توسری خور و ذلیل و پست و بی همه چیز بار بیاورد. مگر برای ما چه آوردند؟ معجونی دل به هم زن از آرا و عقاید متضادی که از مذاهب و ادیان و خرافات پیشین، هول هولکی و هضم نکرده استراق و بی تناسب به هم درآمیخته شده است، دشمن ذوقیات حقیقی آدمی، و احکام آن مخالف با هرگونه ترقی و تعالی اقوام ملل است و به ضرب شمشیر به مردم زورچپان کرده‌اند. یعنی شمشیر بُران و کاسه‌ی گدائی است، یا خراج و جزیه به بیت‌المال مسلمین بپردازید یا سرتان را می‌بُریم. هرچه پول و جواهر داشتیم چاپیدند. آثار هنری ما را از میان بردند و هنوز هم دست بردار نیستند؛ به هر جا که رفتند همین کار را کردند.

ما که عادت نداشتیم دختران مان را زنده به گور کنیم، ما برای خودمان تمدن و ثروت و آزادی و آبادی داشتیم و فقر را فخر نمی‌دانستیم. همه‌ی این‌ها را از ما گرفتند و به جایش فقر و پشیمانی و مُرده پرستی و گریه و گدائی و تأسف و اطاعت از خدای غدار و قهار و آداب کون شوئی و خلا رفتن برای مان آوردند. همه چیزشان آمیخته با کثافت و پستی و سودپرستی و بی ذوقی و مرگ و بدبختی است. چرا ریختن شان غمناک و موذی است و شعرشان چُون ناله است؟ چون که همیشه با ندبه و زوزه و پرستش اموات سر و کار دارند. برای عرب سوسمار خوری که چندین صد سال پیش به طمع خلافت ترکیده، زنده‌ها باید به سرشان لجن بمالند و مرگ و زاری کنند. در مسجد مسلمانان اولین برخورد با بوی گند خلاست که گویا وسیله‌ی تبلیغ برای عبادت شان و جلب کفار است تا به اصول این مذهب خو بگیرند. بعد این حوض کثیفی که دست و پای چرکین خودشان را در آن می‌شویند و به آهنگ نعره‌ی مؤذن روی زیلوی خاک آلود خودشان دولا و راست می‌شوند و برای خدای خون خوارشان ورد و افسون می‌خوانند. عید قربان مسلمانان با کُشتار گوسفندان و وحشت و کثافت و شکنجه‌ی جانوران برای خدای مهربان و بخشایش‌گر است. خدای آن‌ها قهار و جبار و کین توز است و مدام دستور کُشتن و چاپیدن مردمان را می‌دهد و پیش از روز رستاخیز حضرت صاحب را می‌فرستد تا حسابی دخل امت اش را بیاورد و آن قدر از آنها قتل عام بکند که تا زانوی اسب اش در خون موج بزند. تازه مسلمان مؤمن کسی است که به امید لذت‌های موهوم شهوانی و شکم پرستی آن دنیا با فقر و فلاکت و بدبختی عمر را به سر برد و وسایل عیش و نوش نمایندگان مذهب‌اش را فراهم بیاورد. همه‌اش زیر سلطه‌ی اموات زندگی می‌کنند و مردمان زنده‌ی امروز از قوانین شوم هزار سال پیش تبعیت می‌کنند. کاریکه پست ترین جانوران نمی‌کنند. به جای این که به مسائل فکری و فلسفی و هنری بپردازند، کارشان این است که از صبح تا شام راجع به شک میان دو و سه استعانه‌ی قلیله و کثیره بحث کنند. این مذهب برای یک وجب پائین تنه از عقب و جلو ساخته و پرداخته شده است. انگار که پیش از ظهور اسلام نه کسی تولید مثل می‌کرد و نه سر قدم می‌رفت، خدا

از مدیر هر فروشگاه‌ی که خرید می‌کنید بخواهید که بیداری را هم جزو نشریات خود بیاورد. اصرار مکرر شما نتیجه خواهد داد اگر تلفن ما را خواستند به آنها بدهید. ۰۰۱۳-۳۲۰ (۸۵۸) فرستاده می‌شود.

### Thinking points for Iranian youth

\* Strange is our situation here on Earth. Each of us comes for a short visit, not knowing why, yet sometimes seeming to divine a purpose.

From the standpoint of daily life, however, there is one thing we do know: That man is here for the sake of other men above all for those upon whose smiles and well-being our own happiness depend.

Albert Einstein

\* There is in every village a torch-the teacher: and an extinguisher-the clergyman.

Victor Hugo

در وست وود لس آنجلس اگر بیداری گیرتان نیامد  
سری به کلبه کتاب در ۱۵۱۸ وست وود بزنید  
کلبه کتاب برای تهیه هرگونه کتاب فارسی  
۶۱۵۱-۴۴۶ (۳۱۰)

در سن دیگو اگر بیداری را پیدا نکردید، سری به فروشگاه  
ساحل بازار در شهر «لا هويا» بزنید.  
۸۵۸-۴۵۶-۹۹۵۹

اینگونه آگهی مجانی است اگر اجازه دهید بیداری در محل کار  
شما به دست مردم برسد.

## بیداری

نشریه کانون فرهنگی خرافه زدائی

### شرم آور است

شرم آور است، مردم و ملتی، برای مخترعان، مکتشفان، متخصصان، پزشکان، جراحان، سیاستمداران، اقتصاددانان، زحمتکشان و انسان های نیکخواه کشور خود نه جشن زایش و نه سالروز تولد و سالگرد مرگ و یا روز سپاسگزاری از آنها را پیامی سازند ولی همین مردم برای بیگانگان، دشمنان و آفریدگان مرگ و فقر و نیستی مانند پیامبران، امامان و جنایتکاران چه مراسم جشن زادروز و بعثت و ضربت خوردن و غیره راه می اندازند، آن هم چه جانانه و بی وقفه و هر ساله. شرم آورتر می شود که این معرکه های ننگینی را کسانی برقرار می کنند که به درجه های دکتری و مهندسی و چیزهایی در این حد رسیده اند و بجای تعمق در علم، تعفن دین گرفته اند و زندگی خود را تباه پیشرفت این کارها کرده اند. برآستی که شرم آور است این نخبگان دین زده، خیمه های خیانت خود را در شکل مسجد و بنیاد و مرکز دینی، بهر جا که رسیدند بپا ساختند و زوزه های وا حسینا و وا محمدا سر دادند و جهان را آلوده اندیشه های کثیف خود نمودند، برآستی شرم بر آنها باد.

تلفن و فکس بیداری 320-0013 (858)

شماره حساب بانکی در بانک واشنگتن میوچوال شعبه  
شهر U.T.C سن دیگو 309194-5003 می باشد  
www.bidari.org

Presorted Std  
U.S. Postage  
PAID  
San Diego, CA  
Permit # 2129

BIDARI  
بیداری  
P.O. BOX 22777  
San Diego CA 92192  
U.S.A